آخر: بالاخره
جوی: بگرد
نشان: علامت
دمی: لحظه ای - به اندازه یک نفس
یک چند: مدتی
صبحگاه: هنگام صبح
نهان: پنهان

خدا

ستایش

به مادر گفتم: «آخر این خدا کیست؟
که هم در خانه‌ی ما هست و هم نیست

به مادرم گفتم : «بالاخره این خدا چگونه موجودی است که در همه جای خانه‌ی ما هست، اما نمی‌شود او را دید؟ (انگار وجود ندارد)

تو گفتی هیچ کس از خدا مهربان‌تر
تو گفتی مهربان‌تر از خدا نیست

تو گفتی هیچ کس از خدا مهربان‌تر نیست، خدا حتی یک لحظه از بندگان خودش جدا و غافل نیست و آنها را تنها نمی‌گذارد.

دمی از بندگان خود جدا نیست
چرا هرگز نمی‌آید به خوابم؟
چرا هرگز نمی‌گوید جوابم؟

«چرا خدا هرگز به خوابم نمی‌آید و چرا هیچ وقت جواب مرا نمی‌دهد؟»

نماز صبحگاهت را شنیدم
تو را دیدم، خدایت را ندیدم.»

«شنیدم که نماز صبح می‌خواندی، تو را دیدم که با خدا صحبت می‌کردی، اما خدای تو را ندیدم.»

به من آهسته مادر گفت: «فرزند!
خدا را در دل خود جوی، یک چند

مادر آهسته به من گفت: «فرزندم! یکبار هم خدا را در دل خودت جست و جو کن.

خدا در رنگ و بوی گل، نهان است
بهار و باغ و گل از او نشان است
خدا در پاکی و نیکی است، فرزند!
بُوَد در روشنایی‌ها، خداوند.»

خدا در آفریده‌ها و رنگ و بوی گل پنهان شده است و بهار و باغ و گل، نشانه‌های وجود خدا هستند

فرزندم! خدا در پاکی‌ها و خوبی‌ها و روشنایی‌ها است. (پاکی‌ها و خوبی‌ها و روشنایی‌ها، نشانه‌های وجود خداوند هستند.)

پروین دولت‌آبادی

پاسخ صفحه به صفحه کتاب فارسی چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی